

بررسی تحولات معنایی و ساخت اطلاع ساخت‌های نشاننداری در فرآیند ترجمه از انگلیسی به فارسی

ارسلان گلفام^{۱*}، رضا امینی^۲، عالیه کرد زعفرانلو کامبوزیا^۳، فردوس آقاگل‌زاده^۴

- ۱- استادیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
- ۲- دانشجوی دکتری زبان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
- ۳- استادیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
- ۴- دانشیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

پذیرش: ۸۸/۱۲/۲۲

دریافت: ۸۸/۹/۲۶

چکیده

این مقاله به بررسی تحولاتی می‌پردازد که ممکن است در لایه‌های مختلف معنایی، و ساخت اطلاع یک ساخت نشاندار در فرآیند ترجمه از انگلیسی به فارسی روی دهد. منظور از ساخت نشاندار در این پژوهش، ساخت‌هایی چون ساخت نقش‌برابر، ساخت‌های وارونه، و ساخت‌هایی است که در آن‌ها پیش‌بندسازی صورت گرفته است. چارچوب نظری پژوهش را دستور نقش‌گرای نظام‌مند هلیدی فراهم آورده است و تحولات معنایی ساخت‌های نشاندار ترجمه‌شده با توجه به فرانش‌های سه‌گانه این دستور یعنی فرانش تجربی، فرانش بینافردی و فرانش متنی بررسی شده است. داده‌های پژوهش نیز از میان نمونه‌های بسیاری گزینش شده‌اند که از ده متن ترجمه‌شده انگلیسی به فارسی استخراج شده‌اند. این پژوهش نشان می‌دهد که در لایه‌های مختلف معنایی یک ساخت نشاندار، و ساخت اطلاع آن، در فرآیند ترجمه ممکن است تحولاتی رخ دهد. برخی از این تحولات، گریزناپذیر و بسیاری از آن‌ها قابل اجتناب هستند. همچنین به نظر می‌رسد که آرایش واژگانی آزاد زبان فارسی، امکانات فراوانی برای بیان معنای ساخت‌های نشاندار در اختیار آن قرار داده است.

واژه‌های کلیدی: نشاننداری، تحول معنایی، ساخت نقش‌برابر، ساخت‌های وارونه، پیش‌بندسازی، ترجمه.

Email: golfamar@modares.ac.ir

* نویسنده مسئول مقاله:

۱. مقدمه

نشانداری از جمله مسائلی است که در مکتب‌های مختلف زبان‌شناسی مورد توجه و بررسی قرار گرفته است. در نوشتگان زبان‌شناسی گفته می‌شود که در سطوح مختلف زبان، ما شاهد وجود نشانداری هستیم. در زبان موارد نشانداری نسبت به همتایان بی‌نشان خود از تواتر کمتری برخوردارند، به لحاظ صوری پیچیده‌ترند و میزان جهانی بودن آنها کمتر است. موارد نشانداری در زبان، همتایانی دارند که فاقد چنین ویژگی‌هایی هستند و به همین دلیل به آنها بی‌نشان گفته می‌شود. به لحاظ معنایی در سطح واژه و جمله، عناصر و ساخت‌های نشانداری نسبت به همتایان بی‌نشان خود از بار معنایی بیشتری برخوردار هستند (باتیستلا، ۱۹۹۶؛ گرینبرگ، ۲۰۰۵). در واقع، آنها حامل بخش‌های خاصی از معنا هستند که مورد توجه و تأکید خاص تولیدکننده یک پاره‌گفتار خاص زبانی است. از این رو، انتقال این‌گونه معانی در فرایند ترجمه به سهولت انجام نمی‌گیرد. معمولاً برگرداندن آن بخش‌هایی از معنای متن که با استفاده از ساخت و آرایش واژگانی بی‌نشان زبان بیان شده، به زبان دیگر چندان دشوار نیست؛ زیرا این بخش از معنا معمولاً از نوع گزاره‌ای است که حاصل‌جمع معنای عناصر سازنده یک ساخت خاص است. افزون بر معنای گزاره‌ای، هر متن دارای معنای کاربردشناختی نیز است که دربردارنده آن بخشی از معناست که گوینده یا نویسنده بر آن تأکید بیشتری دارد و به دلایلی می‌خواهد آن را در کانون توجه خواننده یا گوینده قرار دهد. با توجه به تفاوت‌های ساختاری زبان‌ها، اهمیت معنای کاربردشناختی برای گوینده یا نویسنده و این نکته که این‌گونه معانی برخلاف معنای گزاره‌ای، حاصل‌جمع معنای عناصر یا سازه‌های سازنده متن زبانی نیستند و بیان آنها مستلزم جابه‌جایی سازه‌های زبان و استفاده از ساخت‌های نشانداری است که با آرایش واژگانی غالب زبان همخوانی ندارند، برگرداندن آنها به زبان دیگر آسان نیست و نیازمند تبحر و تجربه زیاد و شناخت کامل ساخت دو زبان مبداء و مقصد و فرایند ترجمه است.

از این رو، به‌نظر می‌رسد بررسی تحولاتی که ممکن است در فرایند ترجمه در معنا و ساخت اطلاع یک جمله به وجود آید، کاری راهگشا خواهد بود. این پژوهش در پی بررسی چنین تحولاتی است، و پرسش‌های آن عبارت‌اند از:

(۱) چه تحولاتی در معنا و ساخت اطلاع ساخت‌های نشانداری در جریان ترجمه آنها به

زبان فارسی به وجود می‌آید؟

(۲) آرایش آزاد زبان فارسی چه نقشی در بیان معنای ساخت‌های نشاندار بر عهده دارد؟
با توجه به این پرسش‌ها، فرضیه‌های پژوهش به این صورت بیان می‌شوند:
الف) لایه‌های مختلف معنایی و ساخت اطلاع یک جمله انگلیسی در فرآیند ترجمه به فارسی ممکن است دستخوش تحوّل گردند؛
ب) آرایش آزاد واژگانی زبان فارسی باعث شده است که این زبان از امکانات زیادی برای بیان معنای ساخت‌های نشاندار برخوردار باشد.

۲. چارچوب نظری پژوهش

برای درک معانی مختلف یک متن، باید ابعاد مختلف آن و سازوکارهای دخیل در شکل‌گیری آن را بررسی کنیم. در رویکردهای نقش‌گرا به ساخت ترکیبی زبان توجه زیادی می‌شود و زبان‌شناسان نقش‌گرا در پی آنند که مشخص کنند چرا در بافتی خاص، آرایش و ترکیب خاصی به آرایش‌ها و ترکیب‌های دیگر ترجیح داده شده است (تامپسون، ۲۰۰۴: ۹). در دستور نقش‌گرای نظام‌مند هلیدی، به دستور به مثابه نظامی نگریسته می‌شود که سازنده معنی است و مقوله‌های دستوری با توجه به معنایی که دارند توصیف می‌شوند (هلیدی و متیسن، ۲۰۰۴: ۱۰). به باور هلیدی تمامی سلسله‌مراتب ترکیبی مختلفی که در زبان وجود دارد در نهایت، در خدمت هدف واحدی هستند: سازمان معنا در زبان. در دستور نقش‌گرای هلیدی یک جمله دارای چند لایه معنایی است. معنای یک بند محدود به معنای گزاره‌ای آن نیست و با توجه به برابری معنای یک جمله با نقش آن در یک بافت مشخص، هرگونه تغییری در چینش عناصر آن به تغییر معنی خواهد انجامید (همان: ۲۱، تامپسون، ۲۰۰۴: ۷-۸). از سوی دیگر، همان‌گونه که می‌دانیم، زبان برای بیان تجربه انسان، و رابطه او با جهان بیرون به‌کار می‌رود؛ بنابراین بخشی از معنای زبانی مربوط به تجربیاتی است که انسان در رابطه با جهان بیرون دارد. در دستور نقش‌گرای هلیدی، برخی از منابع زبان در خدمت این نقش زبان (بیان تجربه‌ها) و بیان این‌گونه معانی هستند که به آن فرانش تجربی^۱ گفته می‌شود. یکی دیگر از نقش‌های زبان استفاده از آن برای انجام تعاملات‌مان با دیگران است؛ به سخن دیگر، بخش دیگری از معنای موجود در زبان، مربوط به

1. experiential metafunction

تعاملات ما با دیگران و بیان نگرش ما نسبت به آنها است. در دستور نقش‌گرایی هلیدی به این نقش زبان با اصطلاح فرانش بینافردی^۱ اشاره می‌شود. افزون بر این دو معنا، زبان دارای معنای دیگری است که به ساخت و آرایش متن مربوط است و جایگاه پیام‌های ما را در بین پیام‌های دیگر و در بافتی که در آن به کار می‌روند، نشان می‌دهد. در دستور هلیدی این نوع معنا در چارچوب فرانش متنی^۲ بررسی می‌گردد (هلیدی و متیسن، ۲۰۰۴: ۲۹-۳۰، تامپسون، ۲۰۰۴: ۲۸-۳۰).

۲-۱. فرانش تجربی

تجربه‌های ما در زبان به صورت آنچه هلیدی و متیسن (۲۰۰۴: ۱۷۰) «کوانتوم‌های تغییر^۳» می‌نامند، در یک بند متجلی می‌شود. هر یک از این کوانتوم‌های تغییر، در قالب یکی از فرآیندهای مختلف فرانش تجربی تبلور می‌یابد؛ این فرایندها عبارت‌اند از:

الف) فرآیند مادی: فرآیند مادی انجام یا اتفاق افتادن کنشی - که ممکن است ملموس باشد (مانند شکستن، خرد شدن) یا انتزاعی (مانند استعفا دادن، منحل کردن) - را بیان می‌کند. این فرآیندها بیانگر تغییری هستند که در چیزی به وجود می‌آید. مؤلفه‌های این فرآیند عبارت‌اند از: کنشگر، کنش‌پذیر، عنصر حاشیه‌ای، و چند مؤلفه دیگر که در بررسی داده‌ها هر جا لازم شود آنها را معرفی خواهیم کرد.

ب) فرآیند ذهنی: فرآیند ذهنی، تجربه جهان ذهنی ما را کدگذاری می‌کند. در یک بند دارای فرآیند ذهنی، تغییراتی که مربوط به احساسات، شناخت، خواست‌ها و ادراک انسانی است بیان می‌شود. مؤلفه‌های این فرآیند حس‌گر^۴ و پدیده^۵ هستند. حسگر، معمولاً یک انسان است که می‌تواند احساس کند؛ بشناسد یا درک کند. اما در موارد کاربرد استعاری، ممکن است یک غیرانسان نیز جای آن را پر کند. پدیده آن چیزی است که احساس می‌شود، شناخته می‌شود، خواسته می‌شود یا درک می‌شود.

ج) فرآیند رابطه‌ای: فرآیند رابطه‌ای برای مشخص کردن، دسته‌بندی یا شناسایی به کار می‌رود و معمولاً به صورت یک فعل ربطی تحقق پیدا می‌کند. از این رو، در یک بند دارای فرآیند

1. interpersonal metafunction
2. textual metafunction
3. quanta of change
4. senser
5. phenomenon

رابطه‌ای همواره دو شرکت‌کننده وجود دارد که به وسیله فرآیند رابطه‌ای به هم مرتبط می‌شوند. بندهای رابطه‌ای را در دو گروه بندهای مشخص‌کننده^۱ و بندهای شناسنده^۲ دسته‌بندی می‌کنند. در نوع نخست دارای دو شرکت‌کننده به نام‌های شاخص^۳ - که مشخصه یا صفت طبقه خاصی از چیزها است - و حامل^۴ - که آن صفت یا مشخصه به آن نسبت داده شده است - هستیم (همان: ۲۱۹)؛ برای نمونه، در بند «ساناز باهوش است»، ساناز حامل و باهوش، شاخص است. در نوع دوم، ما دارای دو شرکت‌کننده هستیم که یکی به وسیله دیگری شناخته می‌شود. شرکت‌کننده‌ای که باید شناخته شود، شناخته^۵ گفته می‌شود و شرکت‌کننده‌ای که برای شناساندن شناخته به کار می‌رود، شناسا^۶ نام دارد (همان: ۲۲۷)؛ برای نمونه، در بند «ساناز مدیر گروه است» ساناز شناخته و مدیر گروه، شناسا است.

د) فرآیند رفتاری: این فرآیند مشخصاً به رفتارهای فیزیولوژیکی و روان‌شناختی انسان چون نفس‌کشیدن، خندیدن، خیره‌شدن، آه‌کشیدن، گوش‌دادن و حالت‌های فیزیکی چون لم‌دادن و نشستن مربوط است. در این فرآیند، شرکت‌کننده‌ای که رفتار را انجام می‌دهد رفتارگر^۷ گفته می‌شود که معمولاً دارای آگاهی است.

ه) فرآیند کلامی^۸: این فرآیند با فعل‌هایی چون گفتن، پاسخ دادن، ادعا کردن، هشدار دادن و... محقق می‌شود و شرکت‌کننده اصلی آن گوینده^۹ است. این شرکت‌کننده، معمولاً انسان و دارای آگاهی است؛ اما گاهی گوینده یک فرآیند کلامی، ممکن است انسان نباشد که در آن صورت، جمله ما استعاری شده است.

و) فرآیند وجودی^{۱۰}: این فرآیند، وجودداشتن یا روی‌دادن چیزی را نشان می‌دهد. در زبان انگلیسی، معنای وجودی دارای بازنمایی ویژه‌ای در واژه -دستور است که آن وجود there است. در بندهای وجودی، به شیء یا رویدادی که وجود آن مورد اشاره قرار می‌گیرد، موجود^{۱۱} گفته می‌شود.

1. attributive clauses
2. identifying clauses
3. attribute
4. carrier
5. identified
6. identifier
7. behaver
8. verbal process
9. sayer
10. existential process
11. existent

۲-۲. فرانقش بینافردي

این فرانقش دارای دو مؤلفه اصلی با نام‌های وجه^۱ و مانده^۲ است. وجه متشکل از دو بخش فاعل و عنصر زمان‌دار^۳ است. نقش فاعل را در ساختار بند، یک گروه اسمی بازی می‌کند و عنصر زمان‌دار نیز بخشی از یک گروه فعلی است؛ بنابراین در *he doesn't* و *he might* فاعل و *doesn't* و *might* عنصرهای زمان‌دار هستند (همان: ۱۱۱). فاعل ممکن است ضمیر یا هر گروه اسمی دیگری باشد و اهمیت آن در فرانقش بینافردي در آن است که در واقع مسئول صحت گزاره مطرح‌شده در بند است و عنصر زمان‌دار هم از میان مجموعه کوچکی از عناصری انتخاب می‌شود که بیانگر زمان (برای نمونه، *is* و *has*) یا وجه‌نمایی^۴ (برای نمونه، *can* و *must*) هستند در مواردی نیز عنصر زمان‌دار با فعل واژگانی بند در قالب یک واژه در هم آمیخته می‌شود. نقش عنصر زمان‌دار در معنای بند بسیار مهم است؛ زیرا بدون آن مشخص نیست که گزاره مطرح‌شده در بند، به چه زمان و مکانی مربوط است. عنصر زمان‌دار «گزاره مطرح‌شده را به روی زمین می‌آورد؛ به گونه‌ای که تبدیل به چیزی شود که می‌توان درباره آن حرف زد. یکی از راه‌های خوب تبدیل چیزی به چیزی که بتوان درباره آن حرف زد این است که به آن، یک نقطه ارجاع در اینجا و اکنون بدهیم؛ این همان کاری است که عنصر زمان‌دار می‌کند» (همان: ۱۱۵).

پس از جداکردن وجه، آنچه در ساخت بند باقی می‌ماند «مانده» نامیده می‌شود که خود متشکل از سه عنصر محمول^۵، متمم و افزوده^۶ است. محمول در تمامی بندهای اصلی حضور دارد و در قالب یک گروه فعلی تجلی پیدا می‌کند؛ برای نمونه، در *was shining* و *may be going to be replaced* محمول‌های *shining* و *be going to be replaced* هستند. متمم، آن عنصری است که بالقوه توانایی قرارگرفتن در جایگاه فاعل را دارد؛ برای نمونه در *the duke gave my aunt that teapot* ما دارای دو متمم *my aunt* و *that teapot* هستیم که هر دو را می‌توان در جایگاه فاعل بند به کار برد: *my aunt was given that teapot by the duke* و *that teapot was given my aunt by the duke*. افزوده که در قالب یک گروه قیدی یا عبارت حرف

1. mood
2. residue
3. finite operator
4. modality
5. predicator
6. adjunct

اضافه‌ای نمود پیدا می‌کند، در فرانشی بینافردی عنصری است که نمی‌تواند به جایگاه فاعل ارتقاء یابد (همان: ۱۲۲-۱۲۳).

۲-۳. فرانشی متنی

در زبان انگلیسی، همانند بسیاری از زبان‌های دیگر، پیام در قالب دو بخش آغازگر^۱ و پایانبخش^۲ سازماندهی می‌شود. هلیدی آغازگر را با توجه به جایگاه آغازی آن در بند، به پیروی از مکتب زبان‌شناسی پراگ^(۱)، «نقطه عزیمت پیام» و چیزی که «جایگاه و سمت و سوی بند را در بافت آن تعیین می‌کند»، تعریف کرده است. او همچنین به پیروی از آموزه‌های مکتب پراگ هر آن چیز دیگری را که پس از جداساختن آغازگر از پیام به جای می‌ماند پایان‌بخش نامیده و نتیجه گرفته است که بند، به عنوان ساخت انتقال‌دهنده پیام، متشکل از آغازگری است که پایان‌بخشی آن را همراهی می‌کند (همان: ۶۴-۶۵). انتخاب آغازگر بستگی به خواست و نظر گوینده/نویسنده، و میزان تأکید او بر بخش خاصی از پیام دارد و اگر قرار باشد که یک بند را متشکل از دو واحد اطلاعی بدانیم، مرز میان آن دو به احتمال بسیار زیاد با مرز آغازگر و پایان‌بخش همپوشی دارد (همان: ۶۷)؛ به باور هلیدی و متیسن آغازگر باید در ساختار بند دارای کارکردی تجربی باشد (همان: ۶۶)؛ یعنی آغازگر تجربی^۳ باید یکی از این سه نقش را در فرانشی تجربی بند، برعهده داشته باشد: یا شرکت‌کننده^۴ باشد، یا محمول^۵، یا افزوده^۶ تجربی^۱. آغازگر ممکن است متشکل از یک گروه یا عبارت یا ترکیبی از دو یا چند گروه و عبارت باشد؛ برای نمونه، در بند اول زیر، آغازگر، از یک عبارت حرف اضافه‌ای، شکل گرفته است، اما در جمله دوم سازه‌ای که در جایگاه آغازگر قرار گرفته یک بند است که در دستور نقش‌گرای هلیدی به «ساخت نقش برابر»^۷ معروف است:

1. *In the garden, I saw him.*
2. *What the duke gave to my aunt was that teapot.*

1. theme
2. rheme
3. topical theme
4. participant
5. predicator
6. experiential adjunct
7. thematic equative

این ساخت‌ها بدین دلیل به ساخت نقش‌برابر موسومند که «ساختار آغازگر- پایانبخش را به صورت معادله‌ای در می‌آورند که در آن آغازگر= پایانبخش است» (همان: ۶۹). به سخن دیگر، در ساخت نقش برابر همهٔ عنصرهای بند در قالب دو سازه سازمان یافته‌اند که بین آن‌ها رابطهٔ برابری برقرار است. صورت بی‌نشان این ساخت همانی است که با پرسش‌واژه آغاز می‌شود، و صورت وارونه‌شدهٔ آن، صورت نشاندارش است (همان: ۶۹-۷۰). همچنین باید توجه داشته باشیم که نشانداری این‌گونه ساخت‌ها در مقایسهٔ آن‌ها با ساخت‌های دیگر یا با خود آن‌ها مشخص می‌شود. برای نمونه، جملهٔ بالا در مقایسهٔ با جملهٔ «*the duke gave my aunt that teapot*»، نشاندار است و خود در مقایسه با زیر، یعنی صورت وارونه‌شدهٔ آن، بی‌نشان است:

That teapot was what the duke gave to my aunt.

ساخت نقش برابر دارای جایگاهی کانونی است که هر سازه‌ای در آن قرار گیرد مورد تأکید واقع می‌شود؛ برای نمونه، در ساخت‌های نقش‌برابر زیر، بخشی که با خط ایرانیک مشخص شده، در جایگاه کانونی جمله قرار دارد (ردفور، ۲۰۰۴: ۲۱۹؛ کرسول، ۲۰۰۵: ۶؛ غلامعلی‌زاده، ۱۳۷۷: ۲۲۵):

What she really wanted was for him to apologize.

کسی که دیروز شیشه را با سنگ شکست داوود بود.

به باور کرک و همکاران (۱۹۸۵: ۱۳۸۷) این ساخت می‌تواند مرز میان بخش‌های نو و کهنهٔ اطلاعات را آشکار کند. به لحاظ گفتمانی، ساخت نقش‌برابر نوعی «انحصاری‌بودن را به معنای بند می‌افزاید، که همین، هم باعث ایجاد معنای تقابلی در بند می‌شود و هم، با مرتبط‌کردن معنای بند با بقیهٔ متن، موجب بیشترشدن متنتیت می‌شود. این ساخت همچنین به گوینده امکان می‌دهد که هر بخشی از اطلاع را که می‌خواهد، به صورت آغازگر به کار ببرد و آن را برجسته نماید (باتلر، ۲۰۰۳: ۱۱۹). به باور سورنیکولا (۱۹۸۸: ۳۶۸؛ به نقل از احمدخانی: ۸- ۵۷) پرسش- پاسخ نیز یکی دیگر از کارکردهای این ساخت است: «یک جملهٔ شبه‌اسنادی چیزی نیست مگر یک دیالوگ پرسش- پاسخ که در قالب یک جمله فشرده شده است». تامپسون (۲۰۰۴: ۱۵۰) نیز بندهای پرسش‌واژه‌ای را که در ساخت‌های نقش برابر ایفای نقش می‌کنند، با بندهای سؤالی پرسش‌واژه‌ای مقایسه کرده است: «در هر دو ساخت، عنصر پرسش‌واژه‌ای نماینده «خلایی» است که در شرف پرشدن است؛ در جملات پرسشی، این مخاطب است که از او انتظار می‌رود

این خلأ را پر کند، اما در ساخت‌های نقش‌برابر این گوینده است که با پرکردن این خلأ، پیام خود را کامل می‌کند».

«ساخت‌های وارونه^۱» از دیگر ساخت‌های نشاننداری هستند که در این پژوهش مورد بررسی قرار می‌گیرند. ردفور (۲۰۰۴: ۴۵۹) فرآیند وارونگی را به عنوان فرآیند حرکتی تعریف می‌کند که «به وسیله آن آرایش نسبی دو عبارت، وارونه شده است». بیرنر و وارد (۱۹۹۸) هم با اشاره به وارونگی موضوع آن را به عنوان حرکتی که طی آن سازه‌ای به سمت راست، و سازه دیگری به سمت چپ انتقال می‌یابد تعریف می‌کنند. استدلال کلی بیرنر و وارد این است که کارکرد وارونگی قراردادن اطلاع نسبتاً آشنا در جایگاه پیشایندسازی شده، به منظور تسهیل پردازش اطلاع جدیدتر با توجه به اطلاع کهنه‌تر است. از این‌رو، وارونگی دارای یک نقش پیونددهنده است که اساساً همان نقش پیشایندسازی است. پژوهشگرانی چون پرینس (۱۹۸۶)، گرین (۱۹۸۰) و روچمونت و کالیکارو (۱۹۹۰) هم کارکردهای گفتمانی مختلفی برای وارونگی برشمرده‌اند.

از دیگر ساخت‌های نشاندار زبان، ساخت‌هایی هستند که در آن‌ها یک سازه، پیشایندسازی^۲ شده است. بیرنر و وارد (۱۹۹۸: ۲-۳) ساخت‌های پیشایندسازی شده را در زبان انگلیسی ساخت‌هایی می‌دانند که در آن‌ها برخی از موضوعات فعل در سمت چپ جایگاه اصلی‌شان و معمولاً، در آغاز جمله، ظاهر شده، و جایگاه اصلی‌شان را تهی رها کرده‌اند. گفته می‌شود که انواع مختلف ساخت‌های پیشایندسازی شده زبان انگلیسی طبقه‌ای طبیعی را شکل می‌دهند که مشمول محدودیت گفتمانی زیر است: پیشایندسازی در صورتی دارای کارایی و پذیرفتنی است که مرجع سازه پیشایندسازی شده به لحاظ ارجاعی، با گفتمان پیشین مرتبط باشد. چیف (۱۹۷۶: ۳۵، به نقل از بیرنر و وارد، ۱۹۹۸: ۴۰) نیز استدلال می‌کند که پیشایندسازی در زبان انگلیسی لزوماً مکانیسمی تقابلی است و سازه پیشایندسازی شده کانون تقابل را نشان می‌دهد.

پیش از پایان این بخش و ورود به بخش تحلیل داده‌ها باید اشاره کنیم که هلیدی و متیسن، با توجه به سازه‌ای که در جایگاه آغازگر قرار می‌گیرد، در مورد انواع جملات، زبان نشاننداری را مطرح می‌کنند؛ برای نمونه، در زبان انگلیسی جمله امری و تعجبی بی‌نشان آن است که به ترتیب با فعل و پرسشواژه آغاز شده باشد، و در موارد دیگر با نشاننداری روبرویم؛ در جمله‌های خبری

1. inverted (reversed) structures
2. argument reversal
3. preposing

نیز صورت بی‌نشان آن است که فاعل با آغازگر همپوشی دارد، و در موارد دیگری که آغازگر با فاعل یکی نیست، ما با موردی از نشاننداری روبرویم (هلیدی و متیسن: ۷۳-۷۸).

۳. بررسی داده‌ها

در این قسمت بر پایه چارچوب نظری پژوهش و معرفی ساخت‌های نشاندار در قسمت پیشین، نمونه‌هایی از ساخت‌های نشاندار انگلیسی و تحولات معنایی آن‌ها در فرآیند ترجمه به فارسی را بررسی می‌کنیم. این داده‌ها از میان حجم گسترده‌ای از داده‌هایی گزینش شده‌اند که از ده متن انگلیسی و ترجمه‌های آن‌ها به فارسی، استخراج شده‌اند و هر یک دارای موارد شابه بسیار دیگری در پیکره داده‌ها هستند.

۳-۱. ساخت نقش برابر

جمله نخست را از کتاب Animal Farm جورج اورول با ترجمه همایون نورا حمر برگزیده‌ایم:

If she could have spoken her thoughts, it would have been to say that *this was not what they had aimed at when they had set themselves years ago to work for the overthrow of the human race* (اورول: ۵۲).

در پاره‌گفتار بالا ساخت نقش برابر ما (که با خط ایرانیک مشخص شده است) با پرسش‌واژه آغاز نشده است؛ بنابراین از نوع نشاندار آن است. در واقع، صورت بی‌نشان این ساخت به صورت زیر بوده است:

What they had aimed at when they had set themselves years ago to work for the overthrow of the human race was not this.

در واقع ساخت نقش برابر مورد بحث بدین دلیل نشاندار شده که متحمل فرآیند وارونگی شده است. این فرآیند باعث شده است که واژه *this* که در گونه بی‌نشان جمله، در سطح فرانش متن، بخشی از پایان بخش بوده است، اکنون به تنهایی در جایگاه آغازگر جمله قرار گیرد و میزان توجه به آن بیشتر شود. اهمیت این تغییر جایگاه زمانی بهتر مشخص می‌شود که می‌بینیم این واژه در سطح فرانش بینا فردی، نقش متمم را برعهده دارد که جایگاه بی‌نشان آن پس از محمول است. این جابجایی بر ساخت اطلاع جمله نیز تأثیرگذار بوده است.

در گونه بی‌نشان، همان‌گونه که در مورد جمله پیشین دیدیم، اطلاع نو تقابلی جمله در بند دوم و پس از فعل ربطی جمله، ظاهر می‌شد، اما در این جمله، سازه حامل این اطلاع به آغاز جمله پیش‌آیندسازی شده است؛ بنابراین بیشتر در کانون توجه خواننده قرار گرفته است. با توجه به آنچه که تاکنون گفتیم، می‌توانیم بگوییم که این جمله هم به لحاظ ساخت صوری (نسبت به جمله‌های بی‌نشان زبان، و نسبت به نوع شاخص ساخت نقش‌برابر)، و هم به لحاظ ساخت اطلاع نشاندار است (بدین دلیل که در صورت بی‌نشان، اطلاع تقابلی در قسمت دوم بند یعنی در پایان‌بخش، ظاهر می‌شود).

همان‌گونه که در جدول زیر نیز می‌بینید، وارونگی باعث شده است که در سطح فرانش‌های بینافردی و تجربی نیز ترتیب مؤلفه‌های هر فرانش وارونه شود:

<i>this</i>	<i>Was not</i>	<i>what they had aimed at when they...</i>	
<i>Theme</i>	<i>Rheme</i>	+ <i>afterthought</i>	
<i>New + contrast</i>	<i>New</i>		
<i>Subject</i>	<i>Fin/ pre</i>	<i>Complement</i>	
<i>Identifier/ token</i>	<i>Process: relational</i>	<i>Identified/ value</i>	

باید توجه داشته باشیم که فرایند بند پرسش‌واژه‌ای، از نوع رفتاری است که در آن *they* نقش رفتارگر و *this* (در خارج بند) نقش عنصر حاشیه‌ای را دارد. این‌گونه عنصرهای حاشیه‌ای به باور هلیدی و متیسن (۲۰۰۴: ۲۵۱) در فرایند رفتاری، معمولاً به صورت یک عبارت حرف اضافه‌ای ظاهر می‌شوند و جهت را نشان می‌دهند.

حال به بررسی همتای فارسی این جمله می‌پردازیم:

اگر می‌توانست افکارش را بیان کند، می‌گفت وقتی سال‌ها پیش دست به کار شدند که انسان‌ها را شکست بدهند، هدفشان این نبوده است (نوراحمر: ۸۶).

در پاره‌گفتار بالا نیز برابر جمله انگلیسی را با خط ایرائیک مشخص کرده‌ایم. همان‌گونه که می‌بینید آن بخشی که در جمله انگلیسی نقش پاره‌گفتار بیانگر اندیشه پسینی (*afterthought*) داشته است، در متن فارسی به آغاز ساخت نقش‌برابر پیش‌آیندسازی شده است. ساخت نقش‌برابر انگلیسی هم به «هدفشان این نبوده است» ترجمه شده است که به نظر نمی‌رسد یک ساخت نقش‌برابر باشد. البته مترجم با استفاده از یک جمله نشاندار (صورت بی‌نشان این جمله

«این هدفشان نبوده است» بوده است) تلاش کرده است معنای ساخت انگلیسی را انتقال دهد، اما به نظر نمی‌رسد که با این کار معنای تقابلی جمله منتقل شده باشد. به باور نگارنده اگر در ترجمه فارسی نیز مترجم از یک ساخت نقش‌برابر استفاده می‌کرد، معنای تقابلی جمله انگلیسی به‌طور کامل منتقل می‌شد و ساخت اطلاع آن حفظ می‌شد، به‌ویژه آنکه زبان فارسی نیز به ما امکان تولید ساخت‌های نشاندار ساخت نقش‌برابر را می‌دهد: «این آن چیزی نبوده است که آن‌ها به دنبالش بوده‌اند».

نکته دیگری که در مورد ترجمه نور احمر می‌توان اشاره کرد این است که در ترجمه او فرآیند بند پرسشواژه‌ای جمله انگلیسی اسم‌سازی شده و به عنوان آغازگر بند به کار رفته است. چنین کاری با توجه به کارکرد آغازگر، از یکسو باعث شده است که این فرآیند در کانون توجه خواننده قرار گیرد و از سوی دیگر باعث حذف یکی از فرآیندهای جمله زبان مبدأ در فرآیند ترجمه و در نتیجه، به‌هم‌ریختن معنای بند در سطح فرانش تجربی شده است. به نظر می‌رسد که در ترجمه پیشنهادی نگارنده این بخش از معنای تجربی بند نیز منتقل شده است؛ چرا که «به‌دنبال چیزی بودن» در زبان فارسی فرآیندی رفتاری است، و می‌تواند معنای aim at انگلیسی را منتقل کند.

جمله بعدی از کتاب Literary Theory تری ایگلتن با ترجمه عباس مخبر است:

And what all of these elements had in common been their 'estranging' or 'defamiliarizing' effect. (ایگلتن: ۳)

در ساخت نقش‌برابر بالا، their 'estranging' or 'defamiliarizing' effect در جایگاه کانونی جمله قرار دارد؛ به سخن دیگر این سازه دربردارنده معنای تأکیدی جمله است. با توجه به آنکه در قسمت پیشین متن all of these elements دارای مرجع هستند این سازه حاوی اطلاع کهنه است؛ اما با توجه به این واقعیت که in common قبلاً در متن مورد اشاره قرار نگرفته است، این سازه حاوی اطلاع نو است. بنابراین بند پرسشواژه‌ای جمله، هم‌زمان حامل اطلاع نو و کهنه است. از نظر فرانش تجربی فرآیند این جمله از نوع رابطه‌ای است، و در آن بند نخست دربردارنده شناخته/ارزش است و در بند دوم نیز سازه‌ای که در جایگاه کانونی قرار دارد نقش شناسا/نمونه را بر عهده دارد. همچنین به نظر می‌رسد که این جمله در بردارنده

فرآیند ملکی^۱ است که یکی از انواع سه‌گانه فرآیند رابطه‌ای است^(۲) (نگاه کنید به هلیدی ۲۰۰۴: ۲۱۵-۲۴۵) و به صورت x دارای a است نمود پیدا می‌کند (برای نمونه: ما آبرو داریم یا Peter has a piano) و می‌توان آن را به صورت جمله زیر که فرآیند آن از نوع رابطه‌ای ملکی است بازنویسی کرد:

All of these elements had in common their 'estranging' or 'defamiliarizing' effect.

حال به سراغ ترجمه جمله مورد بحث می‌رویم:

فصل مشترک همه این عناصر، تأثیر «غریبه‌کننده» یا «آشنایی زداینده» آن‌ها بود. ... (مخیر: ۷)

در فرآیند ترجمه، جمله نقش‌برابر انگلیسی تبدیل به یک جمله خبری شده است، که در نتیجه آن معنای تقابلی جمله یکسره از بین رفته است. در جمله فارسی، «فصل مشترک» در جایگاه آغازگر جمله قرار گرفته است که خود بخشی از اطلاع نو جمله است و با توجه به جایگاهی که اشغال کرده است نسبت به بخش دیگر اطلاع نو جمله (یعنی تأثیر «غریبه‌کننده» یا «آشنایی زداینده») مورد تأکید قرار گرفته است؛ این در حالی است که در جمله انگلیسی این «تأثیر غریبه‌کننده یا آشنایی زداینده» است که مورد تأکید است نه «فصل مشترک همه این عناصر». شاید اگر مترجم جمله را به صورت زیر ترجمه کرده بود، ساخت اطلاع آن بهتر حفظ می‌شد:

تأثیر «غریبه‌کننده» یا «آشنایی زداینده‌ی» این عناصر فصل مشترک همه آن‌ها بود. البته بهتر این بود که مترجم ساخت نقش‌برابر انگلیسی را به یک ساخت نقش‌برابر فارسی برمی‌گرداند:

آنچه در همه این عناصر مشترک بود تأثیر «غریبه‌کننده» یا «آشنایی زداینده» آن‌ها بود. با مقایسه جمله اخیر، که یک ساخت نقش‌برابر زبان فارسی است، با همتای انگلیسی آن متوجه می‌شویم که هم ساخت اطلاع آن دقیقاً با ساخت اطلاع همتای انگلیسی آن همانند است و هم ساخت صوری آن به ساخت صوری جمله انگلیسی بسیار نزدیک است. البته فرآیند موجود در بند نخست جمله انگلیسی از نوع رابطه‌ای ملکی است، اما در جمله فارسی از نوع رابطه‌ای تأکیدی است. در واقع، در فرآیند ترجمه، معنای استعاری^(۳) که این فرآیند انگلیسی با

1. possessive type

خود به همراه دارد از دست می‌رود. باید توجه داشته باشیم که در ترجمه مخبر این فرآیند به‌گلی حذف شده است.

جمله بعد از کتاب *A short History of Linguistics* رویینز و ترجمه علی محمد حق‌شناس است:

This does not mean that one should exclude the evaluation of past work... *What is needed is an attempt to discern the evolution of the past into the present and the changing states of the science in its changing cultural environments.* One should strive to avoid the deliberate selection of only those parts of earlier work (ریینز: ۳)

در معرفی ساخت نقش‌برابر گفتیم که یکی از کارکردهای آن پاسخ به پرسشی است که ممکن است بخشی از متن یا گفتمان برای شنونده/خواننده به وجود آورده باشد. این پرسش در بخش پرسش‌واژه‌ای این ساخت مطرح می‌شود و بلافاصله پاسخ آن در بخش بعدی این ساخت می‌آید. چنانچه پاره‌گفتار انگلیسی اخیر را از ابتدا تا ساخت نقش‌برابر (که با خط ایرانیک مشخص شده است) بخوانیم- به ویژه با توجه به جمله نخست پاره‌گفتار- متوجه می‌شویم که پس از خواندن این بخش از متن، این پرسش برای خواننده مطرح می‌شود که «پس چه باید کرد؟». پاسخ این پرسش را خواننده در ساخت نقش‌برابر دریافت می‌کند. در واقع هدف از آوردن ساخت نقش‌برابر در این پاره‌گفتار پاسخ به پرسشی است که قسمت پیشین متن در ذهن خواننده آفریده است و کارکرد آن در کانون توجه قرار دادن کاری است که باید انجام گیرد. بنابراین ساخت نقش‌برابر با قسمت‌های پیشین متن در ارتباط است و چنانچه به ترجمه فارسی ساخت نقش‌برابر مورد نظر دقت نماییم، می‌بینیم که مترجم گروه حرف‌افزای «در این میانه» را خود به متن افزوده است تا پیوند معنایی ساخت نقش‌برابر را با قسمت پیشین متن بیشتر کند و به خواننده نیز نشان دهد که پاسخ پرسش به‌دنبال می‌آید:

این البته بدان معنی نیست که آدمی نباید آثار گذشته در هر زمینه علمی را در پرتو دستاوردهای بعدی و یا در پرتو وضع حال در همان زمینه بسنجد و... آنچه در این میانه بدان نیاز داریم کوششی است مستدام تا از رهگذر آن بتوانیم سیر تحولی یک علم را از گذشته دور تا زمانه حاضر دنبال کنیم و در آن راستا هر مرحله متحول از آن علم را در متن محیط فرهنگی متحولی مورد توجه قرار دهیم که مختص همان مرحله است. آدمی می‌باید هرچه می‌تواند بکوشد تا دانسته به گزینش فقط آن بخش‌ها از آثار گذشته سرگرم نشود... (حق‌شناس: ۱۷).

پاسخی که نویسنده در ساخت نقش‌برابر به خواننده داده است بخش ایجابی پاسخ او است

و اگر آنچه را که پس از ساخت نقش‌برابر آمده است بخوانیم، متوجه می‌شویم که بخش سلیبی پاسخ خود را نیز ارائه کرده است. با توجه به کارکرد ویژه ساخت نقش‌برابر در برجسته‌کردن معنی، شاید بتوان گفت که بخش ایجابی پاسخ که در چارچوب یک ساخت نقش‌برابر بیان شده است برای نویسنده از بخش سلیبی آن که با یک ساخت بی‌نشان بیان شده است دارای اهمیت بیشتری بوده است.

گاهی، در فرآیند ترجمه لایه‌های مختلف معنایی جمله متحول شده است:

Essentially what the Greeks did was to apply certain consonant signs of the Hebrew system standing for consonant sounds not used distinctively in Greek to represent the Greek vowel sounds. (ریبنز: ۱۲)

آنچه یونانیان در این زمینه کردند، در اساس، این بود که برخی از نشانه‌های مختص به همخوانها را که در خط عبری وجود داشت و برای همخوانهایی در آن زبان به کار می‌رفت که در زبان یونانی نقش تمایزدهنده نداشتند، از آن خط بازگرفتند و برای نشان دادن واژه‌های یونانی به کار بردند (حق‌شناس: ۳۵).

ممکن است گفته شود که با توجه به تفاوت آرایش زبانی زبان فارسی با انگلیسی، در مواردی تحولاتی که در سه لایه معنایی سازه‌ای در فرآیند ترجمه اتفاق می‌افتد ناگزیر است، و در مورد ساخت نقش‌برابر به نظر می‌رسد که چنین چیزی در مواردی که سازه موجود در جایگاه کانونی سازه پیچیده‌ای است که با یک فعل بی‌زمان آغاز می‌شود، مشهودتر است. نگارنده ضمن موافقت با کلیت این گفته، بر این باور است که چنانچه مترجم به ساخت صوری، نقش/نقش‌های کارکردی، و لایه‌های مختلف معنایی یک ساخت توجه داشته باشد، بی‌گمان می‌تواند ترجمه بهینه‌ای از یک ساخت-به ویژه ساخت‌های نشاندار- ارائه دهد؛ برای نمونه، در ساخت نقش‌برابر انگلیسی اخیر به نظر می‌رسد که معنایی که نویسنده در نظر داشته در کانون توجه خواننده قرار دهد، کاری است که در بند پرسش‌واژه‌ای بدان اشاره کرده است؛ یعنی «به‌کارگیری برخی از نشانه‌های همخوانی خط عبری برای نشان دادن واژه‌های یونانی» در بند دوم و معانی دیگر به اندازه آن در کانون توجه او قرار نداشته‌اند و نقش توضیحی داشته‌اند؛ به‌گونه‌ای که می‌توان جمله انگلیسی را با حذف سازه‌های حامل معانی توضیحی به صورت زیر بازنویسی کرد:



Essentially what the Greeks did was to apply certain consonant signs of the Hebrew system to represent the Greek vowel sounds.

سپس در فرآیند ترجمه می‌توان نخست این ساخت نقش‌برابر را به صورت یک ساخت نقش‌برابر فارسی ترجمه کرد و پس از آن، سازه‌های دیگر جمله انگلیسی را در قالب جمله یا جمله‌های دیگری ترجمه کرد. به باور نگارنده چنین کاری، هم باعث می‌شود که معنای تأکیدی جمله حفظ گردد و هم پردازش آن برای خواننده راحت‌تر خواهد بود:

در اصل، کاری که یونانیان در این زمینه کردند، به کارگیری برخی از نشانه‌های همخوانی خط عبری برای نشان دادن واژه‌های یونانی بود. این نشانه‌ها در زبان عبری مختص همخوان‌هایی بودند که در زبان یونانی نقش تمایزدهنده نداشتند.

۲-۳. ساخت‌های وارونه

جمله نخست از کتاب ۱۹۸۴ جورج اورول با ترجمه صالح حسینی است:

People simply disappeared, always during the night. Your name was removed from the registers, every record of everything you had ever done was wiped out, your one-time existence was denied and then forgotten. You were abolished, annihilated: *vaporized was the usual word.* (اورول: ۲۰)

در پاره‌گفتار انگلیسی اخیر، آخرین بند، متحمل وارونگی شده است. صورت بی‌نشان این بند بدین صورت بوده است:

چنانچه به پاره‌گفتارهایی که پیش از این بند قرار دارند و توصیفی که نویسنده از فضای مورد نظرش ارائه کرده است توجه کنیم متوجه می‌شویم که او با استفاده از یک ساخت وارونه شده، تلاش داشته است خواننده را بیشتر وارد فضای مورد توصیفش کند. همچنین توجه داشته باشیم که واژه *vaporized* با واژه‌هایی چون *abolished*, *removed*, *disappeared*, *wipe out* و *annihilated* دارای رابطه هم‌معنایی است. چنین اشتراکات معنایی با پاره‌گفتارهای پیشین، باعث بیشتر شدن انسجام معنایی متن و در نتیجه، توجه خواننده به پیامی می‌شود که نویسنده در تلاش است آن را انتقال دهد؛ به سخن دیگر، چنانچه نویسنده به جای ساخت وارونه مورد بحث از همتای بی‌نشان آن استفاده می‌کرد، افزون بر از دست رفتن معانی مشخصی که به وسیله یک ساخت وارونه منتقل می‌شود، انسجام معنایی متن نیز کم‌تر می‌شد.

در سطح فرانش تجربی، فرآیند بند مورد بحث از نوع رابطه‌ای است که با توجه به وارونگی صورت گرفته در آن، باید آن را از نوع شناسنده، به حساب آوریم. در این بند رابطه‌ای شناسنده، واژهٔ vaporized نقش شناسای بند را بر عهده دارد؛ بنابراین به این دلیل که شناسا (که حامل اطلاع نو است) پیش از شناخته قرار گرفته است، بند مورد بحث به لحاظ ساخت اطلاع نیز نشاندار است. در سطح فرانش بینافردي نیز وارونگی، باعث شده که متمم جمله بی‌نشان در جایگاه آغازین قرار گیرد و نقش فاعل بند را بر عهده گیرد و در مقابل، فاعل جمله بی‌نشان تبدیل به متمم جمله وارونه شده شود.

حال به بررسی ترجمهٔ فارسی این جمله می‌پردازیم:

آدم‌ها صرفاً ناپدید می‌شدند، آن هم همواره شباهنگام. سمت از دفاتر رسمی برداشته می‌شد، پیشینه تمام کارهایی که انجام داده بودی زدوده می‌شد، هستیت انکار می‌شد و سپس به دست فراموشی سپرده می‌گشت. از میان می‌رفتی، فنا می‌شدی: واژه معمولی، «بخار شدن» بود (حسینی: ۳۲).

در متن فارسی، جملهٔ انگلیسی تبدیل به جمله‌ای بی‌نشان شده است؛ در نتیجه به نظر نمی‌رسد که جمله فارسی همان تأثیری را بر خوانندهٔ خود داشته باشد که همتای انگلیسی آن بر خواننده انگلیسی‌زبان دارد. به نظر می‌رسد چنانچه مترجم جملهٔ انگلیسی را به صورت «بخار شدن، واژهٔ معمولی بود» ترجمه می‌کرد، بخش بیشتری از معنای مورد نظر نویسنده در فرآیند ترجمه منتقل می‌شد؛ حتی مترجم می‌توانست با استفاده از ساخت نشاننداری چون «واژهٔ معمولی که در این‌گونه موارد به کار برده می‌شد بخار شدن بود» یا «بخار شدن واژهٔ معمولی بود که در این گونه موارد به کار برده می‌شد» بخار شدن را مورد تأکید قرار دهد.

در فرآیند ترجمه، ساخت اطلاع جمله نیز متحول شده است؛ زیرا همان‌گونه که در بالا اشاره کردیم، معادل واژهٔ «بخار شدن» در جملهٔ انگلیسی در سطح فرانش تجربی بند، نقش شناسا را بر عهده دارد و حاوی اطلاع نو است؛ حال آن‌که در جملهٔ فارسی «بخار شدن» نقش شناخته را بر عهده گرفته است و حاوی اطلاع کهنه است؛ در عوض «واژهٔ معمولی» نقش شناسا را بر عهده دارد و حامل اطلاع نو است؛ به سخن دیگر با وجود آنکه در ظاهر، ساخت اطلاع جمله فارسی با انگلیسی همانند است، اما عناصری که در هر یک از آن‌ها حامل اطلاع نو و کهنه هستند متفاوت‌اند. در واقع، در فرآیند ترجمه در سطح فرانش تجربی، نقش دو مؤلفهٔ

شناسا و شناخته جمله انگلیسی، معکوس شده است. در سطح فرانش بینافردی نیز عناصری که نقش فاعل و متمم را در جمله فارسی بر عهده دارند، با جمله انگلیسی متفاوت‌اند. به بیان دقیق‌تر، در جمله انگلیسی، vaporized، مسؤل گزاره مطرح شده است، اما در جمله فارسی، «واژه معمولی» این مسؤلیت را بر عهده دارد. نکته دیگری که باید بدان اشاره کنیم این است که با توجه به استدلال‌هایی که در تحلیل جمله انگلیسی کردیم، با تغییر آغازگر بند، انسجام متنی پاره‌گفتار فارسی نیز تحت‌تأثیر قرار می‌گیرد.

جمله بعدی از کتاب Language بلومفیلد با ترجمه علی‌محمد حق‌شناس است:

Most famous in this work was Aristarchus (about 144-216 B.C) (بلومفیلد: ه)

ساخت اطلاع جمله اخیر نیز به دلیل قرار گرفتن اطلاع نو پیش از اطلاع کهنه از نوع نشاندار است که این، همان‌گونه که در موارد دیگر دیدیم، حاصل قرار گرفتن شناسا پیش از شناخته (در سطح فرانش تجربی) است. لایه‌های مختلف معنایی این جمله در جدول زیر نشان داده شده است، اما در سطح فرانش بینافردی اشاره به یک نکته لازم به نظر می‌رسد؛ همان‌گونه که پیش‌تر اشاره کردیم، در فرانش بینافردی فاعل، مسؤل گزاره مطرح شده در بند است و آن عنصری است که به همراه عنصر زمان‌دار در جملات کوتاه دنباله‌ای ظاهر می‌شود؛ بر این مبنا، فاعل جمله مورد بحث، Aristarchus است، زیرا ضمیری که در جمله کوتاه دنباله‌ای این جمله در کنار عنصر زمان‌دار ظاهر شده است (he) به آن بر می‌گردد:

Most famous in this work was Aristarchus (about 144- 216 B.C). Wasn't he?

Most famous in this work		was	Aristarchus (about 144- 216 B.C).	
Theme		Rheme		
New	Given	New		
identifier	circumstance	Pro: relational	identified	
complement	adjunct	Fi/ predicator	subject	
مشهورترین کس در این زمینه ارستارخوس (حدود ۱۴۴-۲۱۶ پیش از میلاد) بود.				
پایان‌بخش			آغازگر	
نو			کهنه	نو
فرایند: رابطه‌ای		شناخته	ع. حاشیه‌ای	شناسا
محمول/ عنصر زمان‌دار		فاعل	افزوده	متمم

حال به ترجمه فارسی توجه کنید:

مشهورترین کس در این زمینه ارسطارخوس (حدود ۱۴۴-۲۱۶ پیش از میلاد) بود (حق‌شناس: ۸). مترجم با استفاده از ساختی که در آن پیشابندسازی صورت گرفته معنای جمله انگلیسی را به خوبی به فارسی انتقال داده است. در این جمله نیز همانند جمله انگلیسی اطلاع کهنه پیش از اطلاع نو آمده و ساخت اطلاع آن همانند همتای انگلیسی آن است. از تفاوت‌هایی مربوط به آرایش واژگانی دو زبان که بگذریم، همان‌گونه که دیده می‌شود، در سطح فرانش‌های تجربی و بینافردی نیز جمله فارسی با همتای انگلیسی خود دارای همانندی کامل است. لایه‌های مختلف معنایی این جمله را در جدول بالا می‌بینیم.

با وجود تفاوت ساختاری دو زبان انگلیسی و فارسی، برخی از ساخت‌های وارونه انگلیسی را می‌توان به صورتی ترجمه کرد که به لحاظ صوری بیش‌ترین نزدیکی را با زبان فارسی داشته باشد:

The three main aspects of linguistic study that received specific attention among early Greek scholars were etymology, phonetics (pronunciation), and grammar (ربینز: ۲۲).

پژوهشگرانی که در نخستین دوره از تاریخ زبان‌شناسی به تحقق در باب زبان سرگرم بودند به سه شاخه عمده از این نوع تحقیقات توجه خاص نشان دادند؛ آن سه شاخه عبارت بودند از ریشه‌شناسی و آواشناسی (فن تلفظ) و صرف و نحو. (حق‌شناس: ۵۸)

جمله انگلیسی اخیر را بدین دلیل یک جمله وارونه می‌دانیم که در سطح فرانش تجربی، شناخته پس از شناسا قرار گرفته است. در واقع صورت بی‌نشان جمله به صورت زیر بوده است که در آن شناخته بر شناسا مقدم بوده است:

Etymology, phonetics (pronunciation), and grammar were the three main aspects of linguistic study that received specific attention among early Greek scholars .

ترجمه‌ای که حق‌شناس از ساخت وارونه مورد بحث به دست داده است، به لحاظ صوری با همتای انگلیسی آن دارای تفاوت‌هایی است. به باور نگارنده، چنانچه به وارونه بودن این ساخت و کارکردهای معنایی و متنی آن توجه بیشتری کنیم، می‌توانیم جمله انگلیسی را به گونه‌ای ترجمه نماییم که لایه‌های مختلف معنایی و ساخت صوری آن بهتر به فارسی منتقل

شود. ترجمه پیشنهادی نگارنده، جمله زیر است:

سه شاخه اصلی مطالعات زبانی که نخستین پژوهشگران یونانی توجه ویژه‌ای به آن نشان دادند عبارت بودند از: ریشه‌شناسی، آواشناسی (فن تلفظ) و صرف و نحو. به منظور فراهم ساختن امکان مقایسه لایه‌های مختلف معنایی جمله انگلیسی با ترجمه پیشنهادی نگارنده، تحلیل لایه‌های معنایی هر دو جمله در قالب جدول صفحه بعد ارائه شده است:

The three main aspects of linguistic study that		were	etymology, phonetics ...
Theme		Rheme	
New		Given	
identifier		Pro: rel	identified
subject		Fi/ pre	
سه شاخه اصلی مطالعات زبانی که ... عبارت بودند از		ریشه‌شناسی، آواشناسی (فن تلفظ) و صرف و نحو.	
	پایان‌بخش	آغازگر	
	کهنه	نو	
شناخته	فرآیند: رابطه‌ای	شناسا	
متمم	محمول/ع. زماندار	فاعل	

همان‌گونه که در جدول دیده می‌شود در تمامی لایه‌های معنایی ترجمه پیشنهادی با همتای انگلیسی خود همانند است:

۳-۳. ساخت‌های پیش‌آیندسازی شده

جمله نخست را از کتاب Language ساپیر با ترجمه علی محمد حق‌شناس برگزیده‌ایم:

Among the most primitive peoples of aboriginal America, the Athabaskan tribes of the Mackenzie River speak languages in which such words seem to be nearly or entirely absent, while they are used freely enough in languages as sophisticated as English and German (ساپیر: ۸).

به نظر می‌رسد که سازه ایرانیک و برجسته‌شده پاره‌گفتار بالا، به آغاز جمله، پیش‌آیندسازی شده است؛ بدین معنی که این سازه را می‌توان عبارت حرف‌اضافه‌ای در نظر گرفت که در سطح فرانقش تجربی، نقش عنصر حاشیه‌ای را بر عهده داشته است و جایگاه اصلی آن در جایی به

غیر از آغاز جمله بوده است. در فرآیند ترجمه، ساخت صوری جمله مورد بحث و لایه‌های معنایی آن متحمل تغییرات بسیاری شده است. به نظر می‌رسد که مترجم در ترجمه این جمله بیش از این‌که به نقش سازه موردنظر در سطح معنای تجربی بند و تأثیر حرکت آن به آغاز جمله، توجه داشته باشد، به معنای اصطلاحی واژه among توجه داشته است. به همین دلیل است که جمله را با «به عنوان مثال» آغاز کرده است:

به عنوان مثال، قبایل آتاباسکایی از ابتدایی‌ترین اقوام بومی آمریکا به حساب می‌آیند و در امتداد رود مکنزی سکونت دارند و به زبان‌هایی سخن می‌گویند که به نظر می‌رسد در آن نام‌آواها تقریباً و حتی کاملاً وجود خارجی ندارند، در حالی که همین کلمات در زبان‌های متمدن و فخیم انگلیسی و آلمانی کاملاً آزادانه به کار می‌روند.

به باور نگارنده، چنانچه ما سازه موردنظر را در جمله انگلیسی، عنصری حاشیه‌ای در سطح معنای تجربی بند به‌شمار آوریم که به آغاز جمله پیش‌آیندسازی شده و آن را نشاندار کرده است، ناگزیر باید تأثیر چنین حرکتی را که افزوده‌شدن نوعی معنای تأکیدی به جمله است، در ترجمه فارسی نیز لحاظ کنیم؛ بهترین راه برای این کار پیش‌آیندسازی همتای همان سازه در ترجمه فارسی است:

در بین ابتدایی‌ترین مردمان بومی آمریکا، قبایل آتاباسکایی حاشیه رود مکنزی، به زبان‌هایی صحبت می‌کنند که به نظر می‌رسد چنین واژه‌هایی تقریباً یا به‌کلی در آن‌ها وجود خارجی ندارند؛ درحالی که آن‌ها در زبان‌های پیشرفته‌ای چون انگلیسی و آلمانی به وفور به کار برده می‌شوند. از جمله، ابتدایی‌ترین مردمان بومی آمریکا، قبایل آتاباسکایی حاشیه رود مکنزی، به زبان‌هایی صحبت می‌کنند که به نظر می‌رسد چنین واژه‌هایی تقریباً یا به‌کلی در آن‌ها وجود خارجی ندارد ...

افزون بر آن‌که ترجمه پیشنهادی، نسبت به ترجمه حق‌شناس، از نظر لایه‌های مختلف معنایی و ساخت صوری به ساخت متن مبدأ نزدیک‌تر است، در گزینش واژگان آن نیز دقت بیشتری صورت گرفته است. بدین معنی که در ترجمه حق‌شناس، people و such words به ترتیب، به «اقوام» و «نام‌آواها» ترجمه شده‌اند، اما در ترجمه پیشنهادی به «مردمان» و «چنین واژه‌هایی» ترجمه شده‌اند. علت این کار این بوده است که در جمله موردنظر، به نظر می‌رسد که واژه people به معنای «ساکنان» به کار رفته است، که دست کم به لحاظ مفهومی، با «اقوام» متفاوت

است و اگر نویسنده مفهوم «اقوام» را در نظر داشت می‌توانست از معادل انگلیسی آن بهره گیرد. از سوی دیگر، این واژه با واژه tribes که پس از آن آمده دارای رابطهٔ مجموعه/عضو است؛ در صورتی که به نظر نمی‌رسد چنین رابطه‌ای بین «اقوام» و «قبایل» در ترجمهٔ حق‌شناس وجود داشته باشد؛ در عوض به نظر می‌رسد که چنین رابطه‌ای بین «مردمان» و «قبایل» در ترجمهٔ پیشنهادی وجود دارد. ترجمهٔ such words به «چنین واژه‌هایی» بدین دلیل صورت گرفته که هم در این ترجمه معنای واژگانی و ساخت صوری ترکیب انگلیسی بی‌کم و کاست به فارسی منتقل شده است، هم رابطه‌ای که این ترکیب با مرجع خود در قسمت‌های پیشین متن انگلیسی دارد در متن فارسی نیز حفظ شده است. باید توجه داشته باشیم که ایجاد روابطی از نوع مجموعه/عضو و هم‌مرجعی از جمله عواملی هستند که به یک متن، انسجام معنایی و ساختاری می‌بخشند؛ همان‌گونه که در موارد دیگر نیز اشاره کردیم، به هر میزان که در فرآیند ترجمه به این روابط توجه شود، به همان میزان نیز متنیت متن ترجمه‌شده تقویت می‌شود. همچنین در ترجمهٔ پیشنهادی برای واژه‌های sophisticated و freely متن انگلیسی، از واژه‌های «پیشرفته» و «به‌وفور» بهره گرفته شده است که به نظر می‌رسد معنای برابر انگلیسی خود را بهتر انتقال می‌دهند. در ترجمهٔ حق‌شناس، این واژه‌ها به ترتیب به «متمدن و فخیم» و «آزادانه» ترجمه شده‌اند که اولی به نظر می‌رسد نوعی بار ارزشی به متن افزوده است و دومی نیز بر پایهٔ معنای نخستین واژهٔ انگلیسی ترجمه شده است؛ در حالی که به نظر می‌رسد یکی از معناهای دومین واژه (به‌وفور و فراوانی) مورد نظر نویسنده بوده است^(۴).

در برخی موارد نیز به نظر می‌رسد که نمی‌توان یک ساخت پیشایندسازی شده را به صورت ساخت پیشایندسازی‌شدهٔ دیگری ترجمه کرد:

At this there was a terrible baying sound outside, and nine enormous dogs ... came bounding into the barn. ... *Too amazed and frightened to speak, all the animals crowded through the door to watch the chase.* ...

Silent and terrified, the animals crept back into the barn. ... (اورل: ۳۲)

در جمله ایرانی‌شدهٔ پاره‌گفتار بالا، بخشی که پیشایندسازی شده است، در همتای بی‌نشان جمله، در واقع بخشی از بند موصولی بوده است که فاعل جمله یعنی all the animals را توصیف می‌کرده است:

All the animals which were too amazed and frightened to speak crowded trough the door to watch the chase.

به نظر می‌رسد که هدف نویسنده از پیش‌اندسازی این سازه، تأکید بر شدت ترس و تعجب حیوانات در آن موقعیت بوده است؛ بدین وسیله، نویسنده این بخش از اطلاع نو جمله را با قرار دادن آن در جایگاهی نشاندار، بر بقیه اطلاع نو جمله که در جایگاه بی‌نشان اطلاع نو جمله ظاهر شده است، برتری داده است و همزمان، این بخش از معنای جمله را هر چه بیشتر به قسمت‌های پیشین گفتمان پیوند داده است. همچنین با پیش‌اندسازی این سازه، نویسنده توانسته است به خواننده تصویری از وضعیت حیوانات در آن فضای خاص را ارائه دهد و بدین وسیله توجه او را بیشتر به متن جلب کند (او همین کار را در پاراگراف بعدی نیز انجام داده است و آن را با ساخت دقیقاً مشابهی آغاز کرده است). این سازه که در بردارنده اطلاع اصلی موردنظر نویسنده است، در جمله فارسی در قالب بند موصول یک جمله بی‌نشان بیان شده است:

متعاقباً صدای عوعوی هراسناکی از بیرون به گوش آمد، و نه سگ عظیم‌الجثه که قلاده برنج‌شان بر گردن‌شان بود، جست‌وخیزکنان وارد انبار شدند. ... همه حیوانات که سخت به تعجب آمده بودند و از شدت ترس نمی‌توانستند حرف بزنند، در آستانه در گرد آمدند تا این‌گریز و تعقیب را نظاره کنند. ...

حیوانات ساکت و هراسناک به داخل انبار خزیدند ... (نوراحمر: ۵۸).

در متن ترجمه‌شده، جمله موردنظر به لحاظ ساخت اطلاع نیز بی‌نشان است و تمامی اطلاع نو جمله پس از اطلاع کهنه آن قرار گرفته است و جمله فاقد هرگونه معنای تأکیدی است که با نشاندار شدن ساخت صوری جمله بیان شده باشد. نکته ظریف دیگری که می‌توان درباره ترجمه بدان اشاره کرد این است که در جمله انگلیسی، به نظر می‌رسد که too به عنوان یک قید، کل ترکیب همپایه amazed and frightened را توصیف می‌کند که ظاهراً مترجم بدین امر توجه نداشته است. بر این اساس اگر این جمله را به صورت «همه حیوانات که از شدت شگفتی و ترس نمی‌توانستند حرف بزنند...» ترجمه بکنیم، از تبدیل بی‌جهت دو شاخص (amazed and frightened) به دو فرآیند و تغییر معنایی و صوری بیشتر جمله در جریان ترجمه جلوگیری می‌کنیم. اما نکته شایان توجهی که مقایسه جمله موردنظر با جمله نخست پاراگراف بعدی (که گفتیم دارای ساختی دقیقاً مشابه آن است) به ما می‌آموزد این

است که بر خلاف آن این را می‌توان به صورت یک ساخت پیشایندسازی شده ترجمه کرد:

ساکت و وحشت زده، حیوانات به داخل انبار برگشتند. ...

به نظر می‌رسد علت اینکه جمله موردنظر را، برخلاف جمله آغازی پاراگراف بعدی، نمی‌توان به صورت ساختی نشاندار ترجمه کرد، این باشد که در سازه پیشایندسازی شده آن، فعل بی‌زمان to speak وجود دارد که در فرآیند ترجمه، تبدیل به فعل زمانداری می‌شود که باید فاعل آن نیز ذکر شود.

در جمله زیر در پاره‌گفتار ایرانیک شده، گروه اسمی که نقش فاعل بند دوم را برعهده دارد به آغاز بند، پیشایندسازی شده است:

Darcy, on the contrary, had seen a collection of people ... for none of whom he had felt the smallest interest and from none received either attention or pleasure. *Miss Bennet* he acknowledged to be pretty, but she smiled too much. (آستین: ۱۴)

اما داریسی، برعکس، یک مشت آدم دیده بود که نه قشنگ بودند و نه شیک‌پوش. ... و از هیچ کدامشان هم لطف و مرحمتی ندیده بود. قبول داشت که *دوشیزه بنت خوشگل است*، اما می‌گفت او زیادی می‌خندد (رضایی: ۲۸).

همان‌گونه که می‌بینید، در فرآیند ترجمه، جمله نشاندار انگلیسی به جمله‌ای بی‌نشان تبدیل شده است. در واقع این ترجمه صورت بی‌نشان جمله انگلیسی است که در آن Miss Bennet در جایگاه فاعل بند وابسته قرار دارد. به نظر می‌رسد که اگر جمله مورد بحث را به صورت زیر ترجمه نماییم هدف نویسنده از پیشایندسازی Miss Bennet، در متن فارسی نیز محقق می‌شود: ... *خانم بنت را او قبول داشت که خوشگل است*، اما می‌گفت او زیادی می‌خندد.

در برخی موارد، در پاره‌گفتارهای پیشایندسازی شده‌ای نیز که در فرآیند ترجمه به ساختی بی‌نشان ترجمه شده‌اند، افزون بر از دست رفتن معنای تقابلی یا تأکیدی، معنای استعاری کلام نیز از دست رفته است:

Thought crime, they called it (جورج: ۱۹).

در جمله اخیر، thought crime از جایگاه پایانی به جایگاه آغازی جمله حرکت کرده است. با توجه به آنکه این سازه در سطح معنای تجربی بند، نقش دامنه یک فرآیند مادی را بازی می‌کند و نه فرآیند است، نه شرکت‌کننده و نه عنصر حاشیه‌ای، نمی‌توان نقش آغازگر تجربی

بند را بازی کند و آغازگر بند همچنان they است. چنانچه بخواهیم جمله موردنظر را به صورتی بازنویسی کنیم که بدون معنای استعاری باشد، جمله زیر را خواهیم داشت:

Thought crime was its name.

همان‌گونه که می‌بینید، فرآیند این بند از نوع رابطه‌ای شناسنده است و به دلیل پیشایندسازی شناسا، ساخت صوری و اطلاعی آن نشاندار است. این جمله خود دارای صورت بی‌نشان زیر است:

It's name was thought crime.

حال به ترجمه فارسی جمله مورد بحث توجه کنید:

نام آن «جرم/اندیشه» بود. (حسینی: ۳۱)

فرآیند جمله فارسی از نوع رابطه‌ای است و با توجه به قرار گرفتن شناخته (نام آن) پیش از شناسا (جرم اندیشه)، ساخت صوری و اطلاعی آن هر دو بی‌نشان است؛ به سخن دیگر، این جمله ترجمه ساخت «نشاندار استعاری دارای فرآیند مادی» و صورت «نشاندار فاقد معنای استعاری» نیست، بلکه ترجمه «صورت بی‌نشان صورت فاقد معنای استعاری» آن است. با مقایسه لایه‌های معنایی مختلف صورت‌های نشاندار، بی‌نشان و استعاری جمله مورد بحث، در جدول زیر متوجه می‌شویم که در فرآیند ترجمه، جمله نشاندار انگلیسی تبدیل به جمله‌ای بی‌نشان شده است که علاوه بر نداشتن معنای تأکیدی موردنظر نویسنده، معنای استعاری خود را نیز از دست داده و از نظر معنای تجربی و بینافردی نیز دگرگون شده است. به باور نگارنده، با توجه به اینکه هدف نویسنده از پیشایندسازی thought crime در جمله موردنظر، در کانون توجه قرار دادن آن بوده است، با استفاده از یک ساخت نشاندار می‌توان در زبان فارسی ساختی تولید کرد که دست کم از جمله بی‌نشان ترجمه حسینی، به لحاظ معنایی به جمله انگلیسی نزدیک‌تر باشد؛ ترجمه پیشنهادی نگارنده، یکی از دو صورت زیر است:

نامی که آن‌ها بر آن نهاده بودند «جرم/اندیشه» بود.

«جرم/اندیشه» نامی بود که آن‌ها بر آن گذاشته بودند.

در هر دو ساخت پیشنهادی، «جرم/اندیشه» در جایگاه تأکید یک ساخت نقش‌برابر قرار دارد؛ با این تفاوت که ساخت دوم، خود صورت نشاندار یک ساخت نقش‌برابر است و به همین دلیل به نظر می‌رسد که میزان تأکید بر «جرم/اندیشه» در آن بیشتر از جمله نخست باشد. در نتیجه، در ترجمه‌ای از این دست، معنای تأکیدی منتقل می‌شود که نویسنده با هدف

انتقال آن، یک ساخت نشاندار را به کار برده است. همچنین با توجه به این‌که این جمله فارسی را می‌توان به صورت جمله‌ای با فعل رابطه‌ای بازنویسی کرد (که در واقع همان ترجمه حسینی است) متوجه می‌شویم که در این جمله معنای استعاری جمله انگلیسی نیز حفظ شده است.

Thought crime, they called it.			
theme		Rheme	
Emphatic M + old		New + old	
range	Actor	Pro: material	Goal
Complement	subject	Pre/ finite	Complement
Thought crime was it's name.			
Theme		Rheme	
Emphatic + New		Old	
identifier	Pro: relational	identified	
Subject	Pred/ Finite	Complement	
It's name was thought crime.			
Theme		Rheme	
Old		New	
Identified	Pro: relational	identifier	
Subject	Pred/ Finite	Complement	
نام آن «جرم اندیش» بود.			
آغازگر		پایانبخش	
کهنه		نو	
شناخته		شناسا	فرآیند: رابطه‌ای
فاعل		متمم	محمول/ع. زماندار

۴. نتیجه‌گیری

در این مقاله، بر پایه دستور نقش‌گرای هلیدی، داده‌های پژوهش مورد تجزیه و تحلیل قرار

گرفت. به نظر می‌رسد که این دستور چارچوب بسیار خوبی را برای سنجش معنا، به طور کلی، و سنجش تحولاتی که در فرآیند ترجمه در معنای یک ساخت زبانی ممکن است روی دهد به دست می‌دهد. به سخن دیگر، در چارچوب این دستور، به نظر می‌رسد که معنا ملموس‌تر و دست‌یافتنی‌تر و از این رو بررسی آن نیز راحت‌تر می‌شود. در پژوهش حاضر، بر پایه این چارچوب نظری، لایه‌های مختلف معنایی چند ساخت نشاندار انگلیسی کاویده شد و تحولاتی که در فرآیند ترجمه به فارسی در آن‌ها روی می‌دهد مورد بحث قرار گرفت. در بررسی داده‌ها، مشخص شد که در تمام لایه‌های معنایی و ساخت اطلاع یک ساخت نشاندار، در فرآیند ترجمه، ممکن است تحولاتی روی دهد؛ تحولاتی که به نظر می‌رسد بیشتر به دلیل ناآشنایی مترجم با کارکردها و ساختار ویژه این ساخت‌ها یا عدم توجه او بدان‌ها صورت می‌گیرد؛ زیرا که در بیشتر موارد امکان ارائه ترجمه‌ای که به لحاظ صوری و لایه‌های معنایی بیشترین نزدیکی را با ساخت زبان مبدا دارا باشد، برای مترجم وجود داشته است. از سوی دیگر، توجه نداشتن مترجم به هدف نویسنده از به‌کارگیری یک ساخت نشاندار خاص در بخش خاصی از متن، به ترجمه آن ساخت به یک ساخت بی‌نشان و یا ساخت نشاندار دیگری که دارای کارکردهای متفاوتی است می‌انجامد. همچنین، با توجه به نقشی که از ساخت‌های نشاندار در تقویت انسجام معنایی و ساختاری متن در این بررسی شاهد بودیم، به نظر می‌رسد که ترجمه این ساخت‌ها به ساخت‌های بی‌نشان بر انسجام معنایی و ساختاری متن نیز تأثیر غیر قابل انکاری دارد. با توجه به ترجمه‌های پیشنهادی نگارنده نیز، به نظر می‌رسد که آرایش واژگانی آزاد زبان فارسی و امکان جابجایی راحت سازه‌ها در آن، به این زبان مزیت خاصی برای بیان معانی ساخت‌های نشاندار و برجسته‌سازی بخش مورد نظر نویسنده بخشیده است.

۵. پی‌نوشت‌ها:

۱. لازم است اشاره کنیم که دیدگاه هلیدی با دیدگاه مکتب پراگ دارای تفاوت‌هایی است که اشاره بدان‌ها از حوصله این پژوهش خارج است. خواننده علاقه‌مند برای آگاهی از این تفاوت‌ها می‌تواند به سمپسون (۱۹۸۰) مراجعه نماید.
۲. دو نوع دیگر این فرآیند عبارت‌اند از نوع تأکیدی (intensive type) که به صورت x ، a است نمود پیدا می‌کند (برای نمونه: ایرانی‌ها خوشبین‌ترین آدم‌های جهان هستند یا Sarah is wise). نوع

- موقعیتی (circumstantial type) که به صورت x در a است نمود پیدا می‌کند (برای نمونه: امروز سوم آبان است یا tomorrow is the 10th). هر یک از این سه نوع فرآیند رابطه‌ای دارای تقسیمات ریزتری نیز هستند که پرداختن به آن‌ها در حوصله پژوهش کنونی نیست (نگاه کنید به هلیدی، ۲۰۰۴: ۲۱۵-۲۴۵؛ تامپسون، ۲۰۰۴: ۹۶-۱۰۰؛ امینی، ۱۳۸۳: ۱۰۴-۱۰۵).
۳. ارائه تبیین‌هایی که دستور نقش‌گرای نظام‌مند هلیدی از استعاره می‌دهد در حوزه بحث پژوهش حاضر نیست؛ تنها اشاره می‌کنیم که در این دستور در ارتباط با استعاره از دو مفهوم «بیان سازگار» (congruent) و «بیان ناسازگار» (incongruent) سخن گفته می‌شود. بیان سازگار در واقع بیان غیراستعاری یک پیام است که به طور معمول، حاصل جمع معانی واژه‌های یک پاره‌گفتار است؛ اما بیان ناسازگار صورت استعاری یک پیام است. برای نمونه، در فرآیندهای فرانقش تجربی دارای بیان سازگار و ناسازگار هستیم؛ به عنوان مثال، بیان سازگار دو بند «عجب قد بلندی دارد» و «خیلی کلاس دارد» (که فرآیند هر دو از نوع رابطه‌ای ملکی است) به ترتیب «قد او بلند است» و «او با کلاس است» می‌باشد.
۴. معنای نخست (primary meaning) یک واژه، معنایی است که با شنیدن یا گفتن یک واژه، پیش از هر معنای دیگری، به ذهن می‌آید. معنای دوم (secondary meaning) یک واژه هم، معنای دیگری است که معمولاً آن واژه با قرار گرفتن در بافت‌های مختلف پیدا می‌کند؛ برای نمونه، معنای نخست واژه run انگلیسی دویدن است، اما همین واژه می‌تواند معنای دیگری چون «کار کردن»، «جاری شدن»، «آب ریزش داشتن»، «نامزد انتخابات شدن»، «ذوب شدن» و ... را نیز، به عنوان معنای دوم، در بافت‌های مختلف به خود بگیرد (نگاه کنید به لارسون، ۱۹۸۴، فصل دهم).

۶. منابع

- احمدخانی، محمدرضا. (۱۳۷۹). *بررسی عبارتهای اسنادی‌شده و شبه‌اسنادی‌شده در زبان فارسی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی. دانشگاه تربیت مدرس.
- امینی، رضا. (۱۳۸۳). *مقایسه رویکرد لیکاف-جانسون و هلیدی به استعاره*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- غلامعلی‌زاده، خسرو. (۱۳۷۷). *ساخت زبان فارسی*. تهران: انتشارات احیاء کتاب.
- Battistella Edwin, L. (1996). *The Logic of Markedness*. USA: Oxford University Press.
- Birner Betty, J & Gregory Ward. (1998). *Information Status and Noncanonical Word Order in English*. Amsterdam: John Benjamins Publishing Company.

- Butler, Christopher S. (2003). *Structure and Function: A Guide to Three Major Structural- Functional Theories*. Part 2: From.
- Chafe, Wallace. (1976). "Givenness, Contrastiveness, Definiteness, Subjects, Topics, and Point of View". In *Charles Li*. (ed.). *Subject and Topic*. New York: Academic Press.
- Creswell, Cassandre. (2005). *Syntactic Form and Discourse Function in Natural Language Generation*. New York & London: Routledge.
- Green, Georgia. (1980). "Some Wherefores of English Inversions". *Language*. 56.
- Greenberg, Joseph H. (2005). *Language Universals: With Special Reference to Feature Hierarchies*. Berlin: Mouton de Gruyter.
- Halliday, M. A. K & Christian Matthiessen. (2004). *An Introduction to Functional Grammar*. (Third edition). London: Arnold.
- Larson, Mildred L. (1984). *Meaning- based Translation: A Guide to Cross-language Equivalence*. Lanham: University Press of America.
- Prince, Ellen F. (1986). "On the Syntactic Marking of Presupposed Open Propositions". *Papers from Parasession on Pragmatics and Grammatical Theory*. Chicago Linguistic Society. 22.
- Prince, Ellen F. (1986). "On the Syntactic Marking of Presupposed Open Propositions". *Papers from Parasession on Pragmatics and Grammatical Theory*. Chicago. Linguistic Society. 22.
- Rochemont, Michael & Peter Culicover. (1990). *English Focus Constructions and the Theory of Grammar*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Sampson, Geoffrey. (1980). *Schools of Linguistics*. Stanford: Stanford University Press.
- Sornicola, R. (1988). "It- clefts and Wh- clefts: two awkward sentence types". *Linguistics*: 24.
- Thompson, Geoff. (2004). *Introducing Functional Grammar*. Second Edition. London: Arnold.